

گزارش میدانی از رفت و آمد تریلی‌های سنگ‌کش در محدوده ارتفاعات منطقه ۷

خرد شدن مروارید خلیج

«این سنگ می‌رود زیر تیغ و قسمت‌های زیادی از آن بریده و ساییده می‌شود تا مثل سرامیک شود!»
برداشت از معدن تا وقتی که باران نیارد، ادامه دارد ولی فرقی نمی‌کند که بهار باشد یا زمستان؛ همین که زمین خیس شود، دیگر امکان تردد تریلی‌ها نیست.

اگر راه بدهند، توی شهر نمی‌رویم

می‌گوید: «چند سال پیش اهالی خلیج تجمع کردند و کار به نیروی انتظامی کشیده شد. دو سال جلوی تردد تریلی‌ها را گرفتند.»
قرار می‌شود راه دیگری برای تریلی‌ها در نظر بگیرند اما بالاخره به توافق می‌رسند دوباره اجازه رفت و آمد به تریلی‌ها داده می‌شود. او ادامه می‌دهد: «اگر یک راه به ما بدهند، اصلاً داخل شهر تردد نمی‌کنیم. قرار بود که یک راه خروجی از پشت صنایع دفاع به ما بدهند که هنوز نداده‌اند. ما که نفهمیدیم مشکل از کجاست که اجازه‌اش را صادر نمی‌کنند و این راه را باز نمی‌کنند؟»
هنوز صحبت‌مان با راننده تمام نشده است که تریلی بعدی، شبیه لاک پشت پیری از راه می‌رسد و محتاطانه خودش را بالا می‌کشد و توی جاده می‌اندازد و سرعت می‌گیرد.

دوراهی، سمت چپ

راننده به ما نشانی معدن را می‌دهد: «جاده خاکی را بروید. به دوراهی که رسیدید، سمت چپ، معدن دیده می‌شود.»
توی راه قسمت‌های مختلف کوه‌رامی بینیم که صیقل خورده و صاف شده‌اند. وقتی کوه‌های بی‌دفاع از شکل طبیعی‌شان در می‌آیند، باید فهمید که پای سودخواهی در میان است.
داریم فکر می‌کنیم چقدر دیگر طول می‌کشد که کوه‌ها تمام شوند و اصلاً چرا باید دیوارها و کف‌ها این قدر سنگی شوند؟ سنگ‌هایی که در زمستان یخ می‌زنند و باید رویشان کف‌پوش انداخت تا شتر نخورد و در تابستان، انعکاسشان از نور و گرمای خورشید، چشم‌رامی‌زند.

شهر سنگ و گاهی هم اصفهان است. سنگ‌هایی که به تپه‌سلام می‌برند، به سنگ‌های ساختمانی تبدیل می‌شوند. وزنشان ۲۰ تن می‌شود. اگر معدن، سنگ داشته باشد، دوباره سرویس برای بارگیری می‌آیند. صبح زود از این جاده خاکی خودشان را به معدن می‌رسانند. اگر سنگ باشد، تا حدود ساعت ۱۱ بارگیری می‌کنند. برای روزهایی که معدن کار می‌کند، روال کار همین است و خیلی کم پیش می‌آید که معدن، سنگ نداشته باشد. راننده می‌گوید: «حدود دو سالی است که برای معدن، سنگ حمل می‌کنم و به ازای هر تن سنگی که جابه‌جایی کنم، کرایه می‌گیرم.»

اینجا ۳ معدن فعال دارد

غیر از معدنی که این سنگ گرانیت از آنجا می‌آید، دو معدن دیگر در این خط فعال است که مالک یکی از آن‌ها آستان قدس است و دیگری مالک شخصی دارد.

می‌گوید: «کسی که معدن را کشف کند، در وزارت صنایع و معادن ثبت می‌کند و مجوز برداشت می‌گیرد. اگر تادو سال بهره‌برداری کرد، مال خودش است، وگرنه پروانه‌اش باطل می‌شود و یکی دیگر می‌تواند آن را به نام خودش ثبت کند.»

در معدن گرانیتی که او کار می‌کند، ۲۰ نفری کار می‌کنند که معمولاً از روستای ده غیبی هستند و با حدود چهار یا پنج تریلی هم قرارداد دارند.

باران که ببارد، کار تعطیل است

زمستان به خاطر اینکه جاده، گردنه دارد و خطرناک است، بارگیری تعطیل است. همین که باران ببارد، چرخ‌ها توی گل فرو می‌روند و گیر می‌کنند.

دستش را به یک طرف نشانه می‌گیرد و می‌گوید: «آن معدن آستان قدس است که از همین جا معلوم است و حدود هشت سال است فعالیت می‌کند و هنوز سنگ برای برداشت دارد.»

می‌گوید: «همه این کوه‌ها سنگ است، ولی سنگ خوب می‌خواهیم. می‌گردیم دنبال سنگ خوب.» به بار تریلی نگاه می‌کند و ادامه می‌دهد:

سیده نعیمه زینبی - وارد خیابان خلیج که می‌شوی، چین کلاغ در فاصله‌ای دور استوار ایستاده است تا ورودت به این منطقه را خوشامد بگوید. اولین برخورد ما با تریلی‌های سنگ‌کش در خیابان خلیج است. تریلی‌ها هر کدامشان، قطعه‌ای از عظمت این کوه را با خود همراه کرده‌اند تا به مقصد برسند. تکه‌ای از مروارید کوه‌های خلیج!

معدن گرانیت سفید

عرض خیابان کم است. آسفالت ناهموار است. انتهای محدوده مسکونی خلیج ۳۹ است. شیب جاده خلیج در اینجا که راه ورود به کوه‌های خلیج است، به سمت منطقه مسکونی است. ماشین‌هایی که از جاده می‌آیند، خواه ناخواه در سراسیمه‌ی قرار می‌گیرند و ناگزیر سرعتشان افزایش می‌یابد. همین که آخرین خانه‌های مسکونی را پشت سر می‌گذاری، جاده باریک‌تر می‌شود. قسمتی از سمت چپ جاده را با بلوک‌های سیمانی بسته‌اند. انگار مدت‌هاست این جاده در دست تعریض است. از شهرک صنعتی که عبور کنیم، دو طرف جاده توقفگاه اتوبوس‌های درون شهری است. دو سمت جاده، کوه‌ها ایستاده‌اند تا زمین را همچنان رام و آرام در برابر تکان‌ها و چرخش‌ها نگه دارند. انگار لنگر کشتی را توی آب انداخته باشند تا کشتی در تلاطم‌های دریا استوار و پابرجا بماند.
بعد از صنایع دفاع، دامنه‌نهاد کاری شده است که از دست زمین‌خواران بیرون کشیده شد و برای حفاظت، نهال کاری شد. همچنان سنگ‌کش‌ها در حال ترددند. می‌پرسیم: «این ماشین‌های سنگ‌کش از کجای می‌آیند؟» آدرسی که می‌دهند، می‌گوید باید کمی بالاتر برویم تا به دوراهی مغان و هفت حوض برسیم. بعد از آن به سمت چپ، همان جاده‌ای که به سمت هفت حوض می‌رود، برویم. اینجا هر چه پیش می‌رویم، دورنمای شهر آشکارتر می‌شود. انگار داریم از دامنه کوه بالا می‌رویم و با هر قدمی که بر می‌داریم، ارتفاعمان از سطح زمین بیشتر می‌شود. در ابتدای جاده هفت حوض نمای شهر مشهد به‌شده خوبی مشخص است. در گردنه جاده، تابلوی دیگری توجه‌مان را جلب می‌کند که روی آن نوشته شده است: «معدن گرانیت سفید، مروارید الرضا.»

تریلی در جاده خاکی

تابلو ما را به جاده خاکی ای دعوت می‌کند که پر از فرازونشیب است. چند دقیقه‌ای را پای تابلو می‌ایستیم.
از دور تریلی سفید رنگی در میان غبار جاده پدیدار می‌شود. درست شبیه آنچه گفتند: «به جاده خاکی که برسید، تریلی‌ها را می‌بینید که خیلی آرام و آهسته پیش می‌آیند. انگار که پچه‌ای، تازه راه رفتن یاد گرفته باشد.»

تریلی سنگین پیش می‌راند و به‌مانند یک ترمی‌شود. قبل از اینکه به ما برسد، در سرازیری ناپدید می‌شود. تریلی آرام از خفای پشت تپه بیرون می‌آید و هر چه به‌مانند یک ترمی‌شود، هیبتش بیشتر به چشم می‌آید. اتفاقاً سفید رنگش زیر نور خورشید برق می‌زند. خودش را بالا می‌کشد. سنگی شبیه یک حبه قند عظیم‌الجثه در میانه تریلی با دو زنجیر بسته شده است.

۵ کیلومتر خاکی تا معدن

باتکان دست‌ما، راننده توقف می‌کند. از او می‌پرسیم: «از کجای می‌آیی؟»، «از معدن سنگ، پنج کیلومتر راه خاکی دارد.» مقصدشان تپه‌سلام،

